

شکرانه

کارگاه هنر جوانان تقدیرنامه

● به کوشش :
طاهره کتابی
فاطمه جوادی
فاطمه سعیدی
فاطمه بهشتی

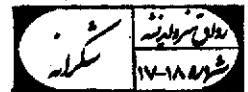
شکرانه یکی از سریال‌های مناسبتی ماه رمضان بود که با محور قرار دادن موضوع حق الناس، در صدد روایت داستانی رمانتیک و معنایی، با استفاده از شخصیت‌های متعدد بود. در این نوشتار، به این سریال و دلایل عدم موفقیت آن می‌پردازیم.

● کارگردان این سریال سعید سلطانی است. اگر کمی به حافظه خود رجوع کنید، سریال میعاد در سپیده دهر را به یاد می‌آوردید. سلطانی با این سریال چندان شناخته نشد؛ ولی با سریال پس از باران، بر سر زبان‌ها افتاد و پس از آن نیز با سریال جوانی، بار دیگر از نظرها محو شد. دوباره با سریال خانه‌های در تاریکی، به صف نخست کارگردانان بازگشت و با رسم عاشقی و سال‌های برف و بنفشه، به کارش ادامه داد. سلطانی از آن دست کارگردانی است که باید فرصت قابل توجهی برای ساخت اثر، در اختیارشان باشد.

محمد هادی کریمی، نویسنده این سریال بیشتر فیلم‌نامه‌نویس سینماست. فیلم‌هایی چون دختران انتظار، چشمان سیاه و رستگاری در ۳۰:۸ از نمونه کارهای او هستند.

منصور سهراب پور، تهیه‌کننده جوانی است که سابقه کاری او به تهیه‌کنندگی پروژه معما و سریال وفا خلاصه می‌شود و سوابقی نیز در زمینه حضور در گروه تهیه و تولید سریال‌ها و فیلم‌های مختلف دارد. برای نمونه، در سریال سایه آفتاب، مدیر تولید بود و فیلم تنگنا که مدتی پیش، به کارگردانی علی‌رضا بنیرافشان، از شبکه سه سیما پخش شد توسط وی تهیه شده بود. او در پاسخ به این پرسش که چه شد به فکر تصویربرداری سریال در کشور تاجیکستان افتادید می‌گوید:

دلم می‌خواست در کشوری فیلم بسازم که به لحاظ زبان و فرهنگ وجه مشترکی با ایران داشته باشد و چه کشوری بهتر از تاجیکستان، با مردمانی فارسی زبان؟



وی می‌افزاید:

تصمیم دارم پروژه‌های بعدی را هم در خارج از کشور بسازم تا در امر سریال‌سازی، تنوع را به کار تزریق کنم.

● سریال شکرانه، افزون بر داستان اصلی، از داستان‌هایی فرعی تشکیل شده بود که مخاطب را با حجم گسترده‌ای از رویدادها روبه‌رو می‌کرد که برای بررسی سیر روایی سریال، روایت‌های مختلف را از هم جدا و هر یک را جداگانه، مورد بررسی قرار می‌دهیم.

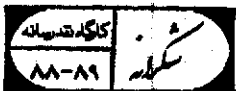
نخستین و اصلی‌ترین داستان سریال، یافتن گمشده‌ای است که وارث تمام اموال برادر رحمان، یعنی سیحان است. این داستان با سیری آرام، ولی منطقی، پیش می‌رود. حامد خوابی دید که خود و پدرش را مدیون زنی حس کرد و از آنجا که پسری مذهبی بود، این مسئله سخت فکر او را مشغول کرد؛ تا جایی که تصمیم گرفت پدر را در جریان قرار دهد، در پی یافتن گمشده‌اش برآید، راهی دیار غربت شود و سفر مکه خود را تعویق بیندازد. از پدر حامد که مردی غیرمذهبی بود، انتظار می‌رفت که به راحتی چنین چیزی را نپذیرد و از سرمایه‌ای به این عظمت نگذرد. برای رضایت فردی با این خلق و خو که حاضر به دادن هر گونه رشوه و انجام اعمال غیرقانونی است، داستان نیازمند اتفاقی شگفت برای ایجاد دگرگونی در اوست. افتادن رحمان از پله‌ها و احتمال فلج شدنش همان اتفاقی است که او برای تحول و رساندن حق به حق‌دار، به آن نیاز داشت. البته داستان اذعان دارد که تحول رحمان سطحی و از روی ترس است.

به لحاظ داستانی، سیر تحول رحمان و راهی شدن حامد کاملاً منطقی است و بیننده همراه با حامد خواهان رسیدن حق به حق‌دار است؛ ولی داستان‌های فرعی پیرامون داستان اصلی فراترند که به ترتیب، به آنها اشاره می‌شود:

داستان منیر و رقابتی که با شوهر سابق خود داشت و می‌کوشید زندگی مرفهی برای خویش بسازد، سرگذشت منیر، خیانت شوهرش به او و تنها گذاشتنش که موجب تنفر منیر از مردان گردید و به همین دلیل، تصمیم به انتقام گرفت تا ثابت کند می‌تواند با تیرنگ ثروت شخص دیگری را تصاحب کند و او را تنها بگذارد؛ ولی بر خلاف تصورش عاشق رحمان می‌شود.

داستان بعدی، ماجرای سعید و مریم و نوع رابطه آن دو است و طمع سعید برای رسیدن به اریئه مریم که با تلقین به مریم - دختر رحمان - می‌کوشد به هدف خود برسد و در پایان، وقتی درمی‌یابد که سهمی در کار نیست، همسرش را رها می‌کند و به خارج از کشور می‌رود. وجود این داستان برای نشان دادن شخصیت برخی افراد که فقط برای پول، ادعای دوستی دارند، لازم است.

ولی روایتی دیگر که نخستین روایت شکل گرفته در تاجیکستان است، رابطه حامد و نادیاست. اینکه این رابطه تا چه حد درست و بر مبنای اعتقادات حامد بوده، در بحث شخصیت، به تفصیل



خواهد آمد نکته قابل توجه این است که نادیا رابط چند داستان فرعی دیگر، از جمله یاور و عشق او به نادیا، مراد و گنج نیکلای وحشی و رابطه این گروه خلافکار با نادیا است:

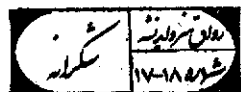
داستان معین و صنم نیز در سریال وجود دارد. آن دو زن و شوهری هستند که بیشتر به صورت دو همکار به نظر می‌آیند. این به دلیل رابطه مخلوش آن‌هاست و بر اثر تصادفی که معین مقصر آن بوده، به وجود آمده است. آن‌ها قصد تصاحب ارثیه را دارند. معین فردی زیرک است. وی کوشیده از راه ارتباط با منیر، به ارثیه برسد؛ ولی سرانجام، با لو رفتن به موقع او و مرگ تصادفی همسرش، خودکشی می‌کند و پرونده داستان او نیز بسته می‌شود.

سیر منطقی روایت اصلی به خوبی رعایت شده است. البته برای برخی از رفتارهای شخصیت‌ها، مانند نادیا، دلیل منطقی وجود ندارد. این که چرا نادیا همه مدارکی را که در اختیار دارد، به معین که هیچ آشنایی و شناختی از او ندارد می‌دهد؛ این عمل ساده‌لوحانه نادیا دور از هرگونه عقل و منطقی است.

افزون بر این داستان‌ها، گره‌های بسیاری نیز در این سریال، به چشم می‌خورند؛ مانند دزدیده شدن حامد توسط یاور، دستگیر شدن حامد به علت قتل یاور، دزدیده شدن دوباره حامد توسط گروه تبه‌کار مراد و... که ذکر آن‌ها از حوصله این نوشتار خارج است.

سریال شکرانه تا نیمه‌های داستان، با جاذبه‌های پرکشش قصه، توجه مخاطب را به خود جلب می‌کند و از عناصر مؤثری چون تعلیق و راز، برای داستان‌پردازی برخوردار است. عنصر تعلیق موجب می‌شود که بیننده با داستان همراه شود. در این سریال نیز تعلیق‌های خوبی برای تداوم جاذبه قصه‌پردازی صورت می‌گیرد که توانمندی بالایی برای روایت‌پردازی دارند؛ ولی این تعلیق‌ها یا تا بخش‌های پایانی ادامه پیدا می‌یابند و خستگی بیننده را در پی دارند یا در همان ابتدا، به بدترین شکل، برای شخصیت‌ها برملا می‌شوند. برای نمونه، در قسمت‌های ابتدایی، به گونه‌ای ابهام برانگیز، از فردی به نام سبحان نام برده می‌شود که شخصیتی مربوط به گذشته است و رحمان روحیات کنونی حامد و بسیاری از افسوس‌های زمان حال خود را به شخصیت و مسائل مربوط به او نسبت می‌دهد. مسئله اصلی قصه نیز به عمو سبحان و آن‌چه پدر در گذشته، با او و همسرش کرده، باز می‌گردد؛ ولی آغاز خوب این سریال در جایی بدل به شکست می‌شود که نویسنده چیزی به نام توزیع اطلاعات را به دست فراموشی می‌سپارد و در جایی که نباید، همه اطلاعات داستان را که تا پایان مجموعه کفایت می‌کند، در یک سکانس، آن هم در سهیل‌ترین شکل ممکن، ارائه می‌دهد؛ سکانسی که پدر بر سر مزار عمو سبحان، برای حامد عقده‌گشایی می‌کند.

عنصر دیگری که به آن اشاره شد، راز است. راز داستان این است که به راستی، وارث عمو سبحان کیست؟ برای اینکه این راز تا پایان داستان، همچنان باقی بماند و کشف نشود،



داستان‌های فرعی که به آنها اشاره کردیم، به سیر روایت اصلی افزوده شده‌اند تا به کشف نشدن این راز و پنهان ماندن آن کمک کنند؛ ولی وجود این داستان‌های فرعی، نه تنها به سریال کمک نکرده، بلکه موجب شده که سریال مجموعه‌ای آشفته و به هم ریخته شود و تماشاگران تمایزشان را برای دنبال کردن ادامهٔ مجموعه، از دست بدهند؛ چرا که در این کلاف سردرگم، اسیر می‌شوند. بینندهٔ جدیدی نیز به داستان اضافه نمی‌شود؛ زیرا بیننده‌ای که از ابتدا، سریال را دنبال نکرده، قادر به تشخیص داستان اصلی نمی‌شود؛ چون با تعداد زیادی داستان فرعی روبه‌رو می‌شود؛ مانند ماجرای باند نیکلای وحشی، گنج آن‌ها، ارتباطشان با حامد و...

● در بخش پیشین، روایت اصلی داستان را روشن ساختیم. پسری موجه و مذهبی در خواب می‌بیند که زنی از پدرش، به سبب ضایع کردن حق و حقوقش، شکایت دارد. این رؤیا پدر را از خواب غفلت بیدار می‌کند تا پس از ۳۰ سال، پسر در تاجیکستان، به جست‌وجوی صاحب واقعی حق بپردازد. این موقعیت داستانی بستری می‌شود برای جولان دادن آدم‌های داستان.

روانی شخصیت‌پردازی و میزان باورپذیر بودن آن‌ها، نکتهٔ مهمی است که به پیشرفت درست داستان کمک می‌کند. نکتهٔ مهم دربارهٔ شخصیت حامد، تناقض رفتاری او در برابر آدم‌ها و بی‌ثباتی شخصیت اوست. حامد در ایران، انسانی مستحکم و با اراده معرفی می‌شود که در برابر خواسته‌های خلاف عرف و شرع پدر و شریکش، کوتاه نمی‌آید و بر حرف خود، پایدار می‌ماند؛ ولی به محض این‌که به تاجیکستان می‌رود، به جوانی ساده و بی‌اراده بدل می‌شود که با ریسمان هر کس، به چرخش در می‌آید. نمونه‌اش رفتار و برخورد او با نادیاست که به همهٔ حرف‌های نادیا گوش می‌دهد و هر کاری نادیا از او بخواهد، انجام می‌دهد یا معین که پس از نادیا، حامد را به دنبال خود می‌کشاند.

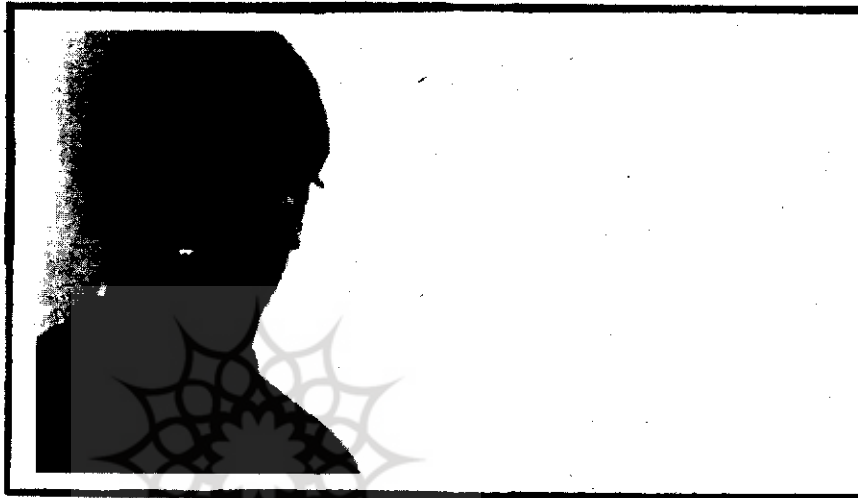
ضعف دیگری که در شخصیت‌پردازی حامد به چشم می‌خورد و نباید آن را فراموش کرد، این است که حامد فردی مذهبی معرفی شده است؛ ولی ما این مذهبی بودن را تنها در ظاهر می‌بینیم؛ مانند نماز خواندن، کمک به نیازمندان، سر را پایین انداختن و به نامحرم نگاه نکردن، محاسب داشتن و... البته در این میان، رفتارهایی مقایر با اصول مذهبی از او سر می‌زند؛ مانند نوع رابطهٔ حامد با نادیا، گوش دادن به حرف‌های نادیا، با او به رستوران و اپرا رفتن، او را به خانه‌اش رساندن و... که اجازه می‌دهد نادیا از همهٔ ترفندهای زنانه، برای جلب نظر او استفاده کند.

ریشهٔ این مشکلات در کجاست؟ در اینکه نویسندگان برای نشان دادن شخصیتی مذهبی، دچار مشکل هستند و به جز راه‌های کلیشه‌ای و ظاهری، راه دیگری سراغ ندارند و برداشتشان از دین‌داری و مذهبی بودن، همین پوستهٔ ظاهری و داشتن محاسن است. یا اشکال به بازیگری برمی‌گردد و باور این فرد در نقش فردی مذهبی، برای مخاطب دشوار است. بیننده این بازیگر را در شمایل دیگری می‌شناسد و او را با نقش‌های پیشینش مقایسه می‌کند. البته با دانستن این‌که





این بازیگر کاندیدنای بهترین بازیگر نقش دوم در جشنواره فیلم فجر شده و در سریال صاحب‌دلان، بازی قابل قبولی ارائه داده، این فرضیه قابل چشم‌پوشی است. هم‌چنین دیدن شخصیت‌پردازی قوی رحمان، پدر حامد - که فردی مذهبی نیست - ما را به درستی فرضیه نخست نزدیک می‌کند. رحمان تنها فرد داستان است که بافت و ساختار شخصیتی محکمی دارد. فراز و فرود او، وسوسه‌های منیر، شک و دودلی او در ارتباط با سهم برادر مرحومش، وقایعی که از سر می‌گذرانند - از سر خوردن روی پله‌های منزل گرفته تا آسیب دیدن مجدد هنگام سوار شدن آسانسور - نشانه‌ها و اشارات مناسبی برای یک انسان است تا بتواند درون و برون خود را بکاود. نخستین بار، وقتی رحمان می‌فهمد که فاطمه، همسر سبحان مرده است، بسیار شادمان می‌شود؛ ولی پس از روشن شدن قضیه فرزند سبحان، دوباره او را در آزمونی تازه می‌بینیم. واکنش‌هایی که این شخصیت در مصاف با این آزمون، از خود نشان می‌دهد، دیدنی است.



ضعف دیگری که در شخصیت‌پردازی آدم‌های داستان به چشم می‌خورد، نوع تحول شخصیت‌ها و انگیزه و هدف اصلی آن‌هاست. برای نمونه، شخصیت منیر این گونه است. او فردی است که در طول داستان، برای بیننده محرز شده که هدفی جز تصاحب ثروت و مال رحمان ندارد و به همین دلیل، با او ازدواج کرده است. در بخش‌های پایانی، بر این باور بیننده خط بطلان کشیده می‌شود و منیر فردی معرفی می‌شود که شکست خورده و همسرش به او خیانت کرده و با انگیزه انتقام از مردان، طرح آشنایی با رحمان ریخته است؛ ولی در ادامه، عاشق رحمان می‌شود. در اینجا، برای بیننده مشخص نمی‌شود که اگر منیر انگیزه انتقام را که دلیل خوبی برای رفتار او به شمار می‌رود، فراموش کرده و عاشق رحمان شده است، چرا به کارش ادامه می‌دهد تا دستش برای رحمان رو شود؟

فرد دیگری که دچار تحول می‌شود و این تحول برای بیننده قابل پذیرش نیست، تحولی است

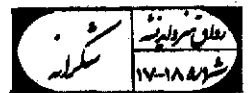
که در شخصیت نادیا روی می‌دهد؛ دختری که در ابتدا، انگیزه‌اش پول و فرار از دست باند خلافکار و خواستگار سمجش بود و به همین انگیزه، با حامد ارتباط برقرار کرد و همه کوشش خود را برای جلب توجه حامد انجام داد. او ۳۰ سال با این باور که خاله‌اش، فاطمه فردی مزاحم و موجب دردسر خانواده بود و تمامی گرفتاری‌ها از جانب خاله‌اش است، زندگی کرده و از رفتار و منش خاله‌اش بیزار بوده است. چگونه چنین شخصی در بخش پایانی داستان، متحول می‌شود؛ به گونه‌ای که به دختری محببه و با ایمان بدل می‌شود و از حامد که حالا عاشقش شده، چشم می‌پوشد و تنها دلیلش هم این است که می‌فهمد فرزند سبحان و فاطمه است؟ آیا این می‌تواند دلیل کافی برای تحول باشد؛ آن هم بدون هیچ پیش‌زمینه ذهنی و آشنایی با نوع نگرش و دیدگاه‌های مادر و پدرش؟!

به یاد داشته باشیم که او حتی نوشته‌های پدرش را هم نخوانده و حامد به او قول می‌دهد که آنها را برایش بفرستد. در این داستان، سیر تحول کاملاً برعکس اتفاق می‌افتد؛ ابتدا تحول رخ می‌دهد و سپس، عوامل تحول پیش می‌آیند.

ضعیف‌ترین شخصیت داستان معین است که *فرهاد قائمیان* در جلد آن فرو رفته و با هیچ متر و قیاسی پذیرفتنی نیست. به لحاظ ارائه شخصیت به وسیله بازیگر، چون بازیگر مجبور است لهجه تاجیکی خود را از یاد نبرد، این مسئله فرصتی برای ارائه نقش به او نمی‌دهد. از جنبه وجوه ساختاری شخصیت، عملکرد او با واقعیت منافات دارد؛ مانند نوع رابطه‌اش با صنم که در ابتدا، هیچ نشانی از علاقه و عشق میان او و صنم دیده نمی‌شود و نوع رابطه آن‌ها، همان گونه که در بخش روایت اشاره شد، رابطه‌ای کاری است و بیشتر روی حساب بردن صنم از معین تأکید شده است؛ ولی در انتهای سرگذشت معین، می‌بینیم که صنم همسر اوست و او آن قدر به صنم علاقه دارد که به دلیل مرگ تصادفی صنم، خودکشی می‌کند.

البته در میان دیگر شخصیت‌های سریال، سعید نیز از شخصیتی قوی و ثابت برخوردار است. او دارای انگیزه و هدفی مشخص است و این انگیزه و هدف را تا انتها دنبال می‌کند؛ ولی با این همه، به جز سعید و رحمان، شخصیت‌ها از عمق لازم برخوردار نیستند.

نکته مثبتی که در این سریال به چشم می‌خورد، نوع نگاه نویسنده و کارگردان به شخصیت‌هاست که نگاهی جنسیتی نیست، بلکه به شخصیت‌ها، چه زن و چه مرد، نگاهی بی‌طرفانه شده است. در سریال، هم در زن‌ها شخصیت مثبت وجود دارد و هم در مردها؛ هم زن‌ها می‌توانند منفی باشند و هم مردها. البته ناگفته نماند که در انتهای سریال، زن‌ها هستند که دچار تحول مثبت می‌شوند؛ مانند نادیا، منیر و صنم؛ ولی مردها از میدان بیرون می‌روند، مقاومت نمی‌کنند و متحول نمی‌شوند. معین خودکشی می‌کند و سعید به خارج از کشور می‌رود و همسرش را تنها می‌گذارد.



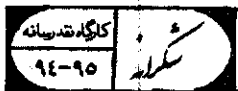
درست است که نویسنده و کارگردان نگاهی جنسیتی به سریال نداشته‌اند؛ ولی با آدم‌های داستان، با نگاهی طبقاتی روبرو شده‌اند. در این تقسیم‌بندی، آدم‌های متمکن و ثروتمند بدجنس هستند و همواره در پی دور زدن یکدیگرند و آدم‌های فقیر، همگی شریف و ارجمند تصویر شده‌اند.

• در این سریال، مضامین پرشماری به کار گرفته شده‌اند. بازگرداندن حق به حق‌دار، ازدواج مجدد، طمع، از هم گسیختگی خانواده و خیانت موضوعاتی هستند که با توجه به روند داستان، می‌توان آنها را برشمرد. همه این موضوعات برگرفته از کشمکش‌های اجتماعی و البته خانوادگی جامعه کنونی ما هستند. در نتیجه، می‌توان گفت که داستان حول محور اجتماع و خانواده می‌چرخد.

در زمینه بازگرداندن حق به حق‌دار، حق همان زمینی است که میراث پدری است و صاحب اصلی آن سبحان است که پس از او، مهریه همسر او تعیین می‌شود. همسرش وارث سبحان و صاحب اصلی این زمین است؛ ولی رحمان به علت دوندگی‌های بسیار در باز پس گرفتن زمین از دولت، خود را وارث و صاحب اصلی می‌داند. این پس دادن حق یا پس ندادن آن و کشمکش‌های درونی و بیرونی رحمان، بر کل داستان تسلط دارد و داستان را با افت و خیزهایی همراه می‌سازد. همان گونه که در زمینه شخصیت اشاره شد، زمانی که رحمان از روی پله می‌افتد و آسیب می‌بیند، تصمیم قاطع می‌گیرد که حتماً وارث سبحان را بیابد. او این موضوع را به حامد هم گوشزد می‌کند و زمانی که حالش رو به بهبودی می‌گذارد، تصمیمش عوض می‌شود و از پس دادن حق به وارث خودداری می‌کند.

طمع موضوع دیگری است که به جرأت می‌توان گفت در همه جای داستان وجود دارد. درگیری بیشتر شخصیت‌های داستان از مسئله زمین آغاز می‌شود و منبع و منشأ اصلی آن طمع است؛ مانند منیر که قصد دارد به رحمان خیانت کند و به نفع خویش، از این موضوع سود ببرد. داماد او نیز در ابتدا، هم‌دست منیر است؛ ولی سپس با او اختلاف پیدا می‌کند و در پایان، از رسیدن به قصد خود مأیوس می‌شود و شکست می‌خورد. معین شخصیت تاجیکی نیز برای رسیدن به پول و ثروت، از تمام زیرکی و هوش خود بهره می‌گیرد و حتی در این راه، از همسر خود مایه می‌گذارد، حتی به قیامت کشته شدن همسرش، نادیا در ابتدا، برای رسیدن به پول، می‌کوشد به حامد کمک کند؛ بگذریم که به تدریج، محبت حامد در دلش جای می‌گیرد.

ولی طمع در باندی که نادیا و یاور با آن‌ها همکاری می‌کردند نیز به خوبی نمود می‌یابد. افراد باند، همگی می‌خواهند از هم سبقت بگیرند و زودتر به گنج برسند و در این میان، تمامی اعضای باند به جز یک نفر کشته می‌شوند و آن یک نفر هم به دام پلیس می‌افتد. از دیگر موضوعاتی که در این سریال، به آن اشاره شده، از هم گسیختگی خانواده است. درباره



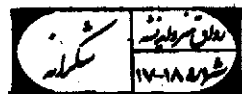
خانواده رحمان، می‌بینیم که حامد زندگی خود را به طور کامل، از پدر و خانواده جدا کرده و به طور مستقل، به زندگی ادامه می‌دهد. رابطه رحمان و منیر نیز چون آن دو صداقت اخلاقی ندارند، با ثبات نیست و در آن، پای‌بندی وجود ندارد. خانواده مریم و سعید به دلیل باردار نشدن مریم و ثروتی که قرار است از پول زمین به او برسد، از صداقت لازم بی‌بهره است. البته در این میان، بی‌صلابتی بیشتر از جانب سعید است که سرانجام، به جدایی آن دو و رفتن سعید به خارج منتهی می‌شود. می‌توان گفت که عامل ناپسامانی این دو خانواده طمع است. از هم پاشیدگی خانواده خاله و نادیا نیز به علت بیماری خاله است.

می‌توان چنین برداشت کرد که موضوع اصلی داستان بازگرداندن حق به حق‌دار است که موجب تحولاتی چند در شخصیت‌های داستان، و البته به وجود آمدن موضوع‌های فرعی دیگر شده است. از این موضوع می‌توان به مضمون اصلی و مسلط داستان رسید که می‌تواند چنین باشد: بازگرداندن حق به حق‌دار با مقاومت‌هایی مواجه می‌شود و موجب ایجاد تحولاتی در افراد می‌گردد.

اکنون پرسش این است: آیا علت‌ها و معلول‌ها به خوبی در روایت، نشان داده شده‌اند یا نه؟ با این‌که این مسئله موضوع اصلی داستان است؛ ولی به علت وجود موضوعات دیگر و پرداختن زیاد نویسنده و کارگردان به آن‌ها، موضوع اصلی به حاشیه می‌رود و از غنای کافی برخوردار نیست. در موضوعات فرعی نیز چنین است؛ مانند خیانت که عامل تنفر است. از آن‌جا که شخصیت منیر درست پرداخت نشده و منیر دایم دچار تحول شخصیتی می‌شود، رفتارهای او غیرمنطقی به نظر می‌رسند. البته خیانت، عاملی منطقی در به وجود آمدن تنفر است؛ ولی این موضوع با توجه به پیچیدگی‌های شخصیتی، به خوبی ظاهر نشده است. منیر که از شوهرش، به دلیل خیانت متنفر است، چگونه یک‌باره او را می‌بخشد؟ آیا این‌که او در حال مرگ است، کافی است؟ به همین دلیل، به‌نند نمی‌تواند با این موضوع، هم‌ذات‌پنداری کند. اگر چه علت‌ها و انگیزه‌ها، بالقوه منطقی هستند؛ ولی پرداخت فیلم‌نامه نامناسب است و می‌توان گفت از عمق و غنای کافی برخوردار نیست. این ضعف محتوا و مضمون را در موقعیت مناسبی قرار نمی‌دهد و آن‌ها را به خوبی آشکار نمی‌سازد.

● به لحاظ ساختاری، می‌توان به مواردی در سریال شکرانه اشاره کرد: نشان دادن نمایی از شهر در شب، داستان را از یک خانواده یا دو خانواده، به جمعیت بیشتری در شهر تعمیم می‌دهد و گویای این مطلب است که چنین مشکلاتی در این شهر بسیار است و شاید همه به گونه‌ای، با این مشکلات دست و پنجه نرم می‌کنند. نشان دادن نمایی از ماه که پنهان و آشکار می‌شود، تمهید جالبی است که خبر از رازی پنهان می‌دهد و وجود توطئه و نیرنگ را یادآور می‌شود.

این سریال چون در دو کشور ایران و تاجیکستان فیلم‌برداری شده، نیاز به ترفندی داشت تا



زمانی که ماجرا در هر یک از این دو کشور می‌گذرد، برای بیننده روشن باشد. ترفندی که در این زمینه استفاده شده، نمای برج میلاد در تهران و نمایی از شهر نوشنیه در تاجیکستان بود و همچنین استفاده از موسیقی تاجیکی، به گونه‌ای هنرمندانه که فضا و مکان را تعریف می‌کرد. در پایان، هنوز پرسشی باقی مانده که به آن پاسخی داده نشده است؛ چرا سریال در تاجیکستان می‌گذرد؟ دلیل و منطق محکمی در داستان وجود ندارد که این ماجرا در تاجیکستان اتفاق بیفتد. این داستان می‌توانست در هر مکانی از کشور خودمان نیز روی دهد. البته فیلم‌ها و سریال‌های بسیاری در کشورهای دیگر ساخته شده‌اند؛ ولی در داستان، دلیل و منطق محکمی برای آن وجود داشته است؛ مانند فیلم سینمایی *از کرخه تا راین* و سریال *ملر صفر درجه*. دلیل تهیه‌کننده که می‌گوید می‌خواستیم نزدیکی فرهنگی و زبان دو کشور را نشان دهیم، قانع‌کننده نیست؛ زیرا هنگامی که داستان در تاجیکستان می‌گذرد، هیچ گونه اشتراک فرهنگی و دینی با مردم تاجیکستان حس نمی‌شود و حتی لهجه فارسی آن‌ها با زبان و لهجه فارسی ایران تفاوت دارد. این تفاوت در لهجه و زبان، موجب کند شدن ریتم داستانی می‌شود و زمانی که داستان در تاجیکستان می‌گذرد، از داستان ایران جدا می‌شویم و مسائل مربوط به آن به حاشیه می‌رود. اکنون با توجه به مسائل مطرح شده، مانند داستان‌های فرعی فراوان، ضعف در شخصیت‌پردازی و پرداخت نامناسب موضوع و مضمون، از نظرسنجی صداوسیما که سریال شکرانه را در رده آخر سریال‌های ماه مبارک رمضان قرار داده، شگفت‌زده نمی‌شویم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی